

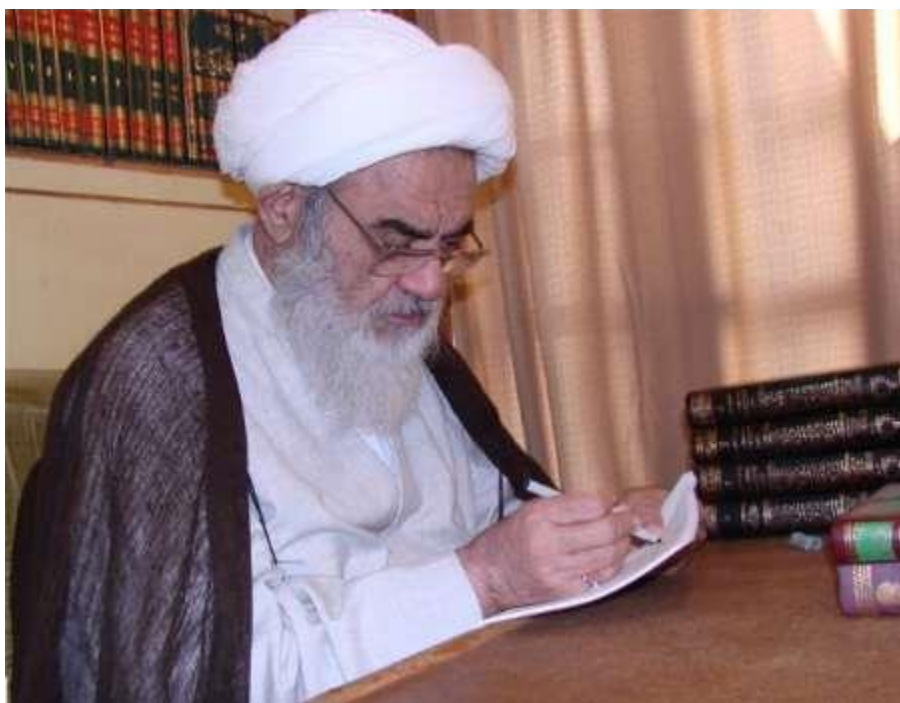
## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس اخلاق

موضوع: اخلاق از نظر قرآن و روایات

حضرت آیت الله مظاهری دامت برکاته

### جلسه هفتم - تکبر



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ  
السَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ أَشْرَفِ  
بَرِيَّتِهِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ  
سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ  
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خدا توفیق عبادت و بندگی و ترک معصیت، همیشه و مخصوصاً در این ماه مبارک رمضان به همه شما عنایت کند. اظهار ارادت کنید خدمت حضرت ولی عصر «ارواحنا فداه» با سه صلوات.

یکی از صفات رذیله که بسیار خطرناک است، صفت تکبر است و این صفت تکبر را همه دارند. این روح فرعونیت در همه موجود است. چهل سال خون جگر می‌خواهد تا بتواند این روح فرعونیت را ریشه کن کند، لذا در روایات می‌خوانیم: «أَخِرُّ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ» [۱]

آخرین چیزی که از دل صدیق کنده می‌شود، جاه طلبی و تکبر است. یعنی ممکن است انسان ریاضت بکشد و متقی شود، اما هنوز متکبر باشد. ممکن است به مقام ورع یعنی بالاتر از تقوا برسد، اما هنوز روح فرعونیت در او موجود باشد. باید برسد به مقام صدیق و رسیدن به این مشکل است. آنوقت با ریاضت‌ها هم توانسته به مقام صدیق برسد و هم فرعونیت را از دل خود ریشه‌کن کند. این کار مشکلی است اما کار لازمی است. اولاً متکبر باید توجه به این مطلب

داشته باشد که دیوانه است و الا اگر عاقل بود، تکبر نداشت. معنای تکبر یعنی خودبرتري از دیگران و خود برتر دیدن. این یا به واسطه مالش است یا به واسطه علم یا ریاستش است. چرا باید تکبر بر دیگران کند! لذا قرآن در آیات فراوانی می‌فرماید خدا متکبر را دوست ندارد، اما به جای متکبر می‌فرماید خدا آدم دیوانه و توهمی و تخیلی را دوست ندارد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» [۲]

کسی که دیوانه است و فخرفروشی می‌کند، آدم توهمی و تخیلی است و اوست که فخرفروشی می‌کند و خدا این را دوست ندارد. این جنگ با خداست در بزرگی. بزرگی خدا به جا و بزرگی این بیجاست، نظیر فرعون و خدا. معلوم است که جنگ با خدا فتح ندارد و اگر فکرش را بکند، می‌فهمد که این دیوانه است؛ لذا در آیات فراوانی در قرآن می‌فرماید آدم متکبر، عقل ندارد و آدم توهمی و تخیلی است. در روایات نیز همین جمله آمده است. پیغمبر اکرم «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» رد می‌شدند و دیدند جماعتی اطراف کسی را گرفته‌اند. پیغمبر فرمودند چه خبر است؟ گفتند این فردی دیوانه است. پیغمبر اکرم فرمودند این دیوانه نیست، بلکه مریض است. یکی از اعصاب مغزش مریض و ناقص شده و عقل نمی‌تواند فرمان دهد. آدم دیوانه عقلش نرفته، بلکه مریض است و عقل نمی‌تواند به مغزش فرمان دهد. بعد فرمودند می‌خواهید دیوانه را به شما نشان دهم؟ دیوانه کسی است که در کوچه خودش را کاری می‌کند که جلب نامحرم کند. طرز لباس پوشیدن و راه رفتنش جلب نامحرم کند. این دیوانه است. [۳]

اگر عفت را مجسم کنند یک زن می‌شود و این زن اگر به واسطه لباس پوشیدن و راه رفتن و به واسطه آرایشش، جلب نظر دیگران کند، عاقل نیست. کسی که به عفت خود ضربه بزند، دیوانه است. لذا از نظر قرآن و روایات، متکبر یعنی دیوانه. برای اینکه اگر جمال داده، خدا داده است و باید به جا صرف کند. اگر مال داده، خدا داده است و معنا ندارد انسان به واسطه مالش به دیگران فخرفروشی کند. عاقل آنست که به واسطه مالش به دیگران خدمت کند.

اگر خدا ریاستی به او داده است، اگر وقتی ارباب رجوع وارد می‌شود و سلام می‌کند، جواب سلامش را هم ندهد و با بی‌اعتنایی با او مواجه شود، این شخص دیوانه است. خدا به او مقام داده تا خدمتگزار خلق خدا باشد. اگر علم دارد، به واسطه علمش بعضی اوقات دیدیم دخترها و پسرهایی به صرف اینکه مدرکی گرفته‌اند، اول چیزی که پیدا می‌کنند تکبر بر مادر و پدرش است. دیوانگی این خیلی بالاست و بعضی اوقات با مادرش در مجالس نمی‌رود. یک آقای مغرور و متکبر و نفهمی مهمان داشت و به پدرش گفته بود تو چای و شیرینی بیاور اما نگو که من پدر این پسر هستم. لذا این بیچاره قبول کرده بود و پذیرایی می‌کرد. تلفن زنگ زد و این آقا را می‌خواست. این پیرمرد یادش نبود و گفت بابا شما را می‌خواهند. مردم خندیدند که این قبول ندارد که این شخص پدرش است. معلوم است که این دیوانه است. اگر علم داری زحمت‌هایش را این پدر پیر کشیده است.

سعدی می‌گوید جوانی با مادرش تندی می‌کرد. مادرش گفت مادر من تو را بزرگ کردم. آن وقت قدرت نداشتی و الان که قدرت داری باید قدرت را صرف چیز دیگری کنی و نه تندی با من. بیشتر متمولین که مغرورند از خیلی از امتیازها وامانده‌اند. قرآن می‌فرماید بسیاری از پیامبرها این مشکل را داشتند و مشکلشان این بود که این متمول‌ها و ریاست‌طلب‌ها و کسانی که آبی به پوستشان بود به پیغمبر می‌گفتند این عوام مردم از اطراف تو بروند و ما از اطرافیان تو می‌شویم و

آن پیامبرها و من جمله پیغمبر ما جواب می‌دادند که یک موی اینها ارزش دارد به همه شما، من، عموم مردم که افراد متواضع و زیربار برو هستند رها کنم و شما را بگیرم که آقا بالاسر برای من شوید. من مسلم این کار را نمی‌کنم.

قرآن چند جا از زبان پیامبرها نقل می‌کند که بی‌انصاف و متکبر زیر بار پیامبر نمی‌رود درحالی که می‌داند پیامبر خداست، و یکی از چیزهایی که برای خیلی‌ها محرومیت می‌آورد، تکبر است. مثلاً زیر بار نمی‌رود به نماز جماعت برود و زیر بار نمی‌رود که در مجالس عزای حسین شرکت کند، زیر بار نمی‌رود که با مردم حرف بزند و گرم بگیرد. رئیس اداره است و زیر بار نمی‌رود که ولو همسایه و رفیقش بوده، اما او را فراموش کرده و الان به اندازه‌ای ریاست او را گرفته که نه تنها کارش را انجام نمی‌دهد، بلکه با بی‌اعتنایی عجیبی برخورد می‌کند. متکبر از خیلی چیزها محروم می‌شود. اما چیزی که باید توجه داشته باشیم، گناهش است. معمولاً آدم متکبر به دیگران توهین می‌کند. زن متکبر معمولاً به شوهرش توهین می‌کند و به پدر و تمول پدرش می‌نازد و به شوهر و همسایه‌هایش توهین می‌کند. خیال نکنید توهین کردن کار ساده‌ای است. در روایات فراوان می‌خوانیم که توهین کردن جنگ با خداست. روایت را مرحوم کلینی با سند مختلف نقل می‌کند که:

«مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ» [۴]

اگر کسی به دیگری توهین کند، این جنگ با خداست. جنگ با خدا در قرآن فقط راجع به کفار حربی آمده، مثل صهیونیست‌ها و کفاری که در مقابل پیامبرهای خدا قد علم می‌کردند؛ جنگ با خدا آمده راجع به رباخوار و جنگ با خدا آمده راجع به افرادی که تکبر و توهین می‌کنند به دیگران. حال توهین کردن گاهی با گفتار است و گاهی با عمل است. یعنی مثلاً ارباب رجوع وارد می‌شود و این سرش زیر است یا با کسی حرف می‌زند و این ارباب رجوع نیم‌ساعت معطل است تا این شخص سرش را بالا کند. این جنگ با خداست. معلوم است که مجازات جنگ با خدا، جهنم است. معلوم است که جنگ با خدا عاقبت به‌خیری ندارد و امام صادق «سلام‌الله‌علیه» می‌فرماید این روایتی که از پیغمبر اکرم و سایر ائمه هست که «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»، هرکسی اهانت به اولیای خدا کند، جنگ با خداست. امام صادق می‌فرمایند خیال نکنید اولیاء الله یعنی صدیقین، بلکه یعنی شیعیان ما، و لو گناهکار. همین که شیعه است، توهین کردن به او جنگ با خداست. علاوه بر این، گناهان دیگری هم بر آن بار است.

بزرگی گفته بود آن زمان‌ها که دکترها به نام حکیم خوانده می‌شدند و دواي سنتی می‌دادند. من به دکتر رفتم و او می‌خواست مرا مقدم بیندازد. گفتم این درست نیست برای اینکه سزاوار نیست حق و نوبت دیگران را به من بدهی. بالاخره نشستم، یک پیرزن دهاتی آمد نزد این آقای دکتر و گفت من نسخه شما را جوشاندم و خوردم اما خوب نشدم. معلوم شده بود که این پیرزن همان نسخه دکتر را در قوری جوشانده بود و خورده بود و خوب نشده بود. دکتر عصبانی شده بود و گفته بود حیف از نان که شوهرت به تو می‌دهد و همه خندیده بودند. بعد دکتر از عصبانیت به حال آمده بود و نسخه نوشته بود و گفته بود برو دوا را بگیر و بجوشان، آنگاه خوب می‌شوی. این آقا گفته بود نوبت من شد و من بودم و این آقای دکتر. به او گفتم آقای حکیم! می‌دانی امروز چه شد؟ پرسید چه شد. گفتم گناهان کبیره‌ای انجام دادی. یکی اینکه به یک مسلمان توهین کردی و جنگ با خداست. دوم اینکه مسلمانی را مسخره کردی و در روز قیامت تو را مسخره می‌کنند. افرادی که دیگران را مسخره می‌کنند و بعضی اوقات دیدیم که شوهر، خانمش را مسخره می‌کند یا آقا پادشاه رفته چیزی را بگیرد و خانم او را مسخره می‌کند. در روز قیامت دو تا جو به او می‌دهند و می‌گویند گره بزن و وقتی نمی‌تواند، گرز آتشین در سر او می‌زنند که چرا مردم را مسخره کردی.

گناه سوم اینکه تو گفتی و دیگران خندیدند و آن خنده دیگران راجع به یک مسلمان، گناه کبیره است و آنها گناه کردند و تقصیر توست.

بعضی اوقات انسان یک جمله پیش پا افتاده می‌گوید اما به قول این عالم، توهین به خداست و مسخرگی در روز قیامت است و باید مواظب خودمان باشیم و بدانیم که اولاً متکبریم و به این زودی‌ها نمی‌شود انسان تکبرش را رفع کند، بلکه خیلی مبارزه می‌خواهد.

یکی از مبارزاتی که امیرالمؤمنین علی «سلام‌الله‌علیه» به ما یاد داده است، اینست که کسی به امیرالمؤمنین علی «سلام‌الله‌علیه» گفت می‌دانی من چه کسی هستم؟ امیرالمؤمنین یک جمله کوبنده دارند. فرمودند بله می‌دانم که هستی:

«مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرَ أَوَّلُهُ نُطْقُهُ وَ آخِرُهُ حَيَفَةٌ وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ» [۵]

اول نطفه بی‌ارزشی بودی و آخر هم در قبر می‌گندی و مردار گندیده‌ای هستی و بین این دو هم حامل عذره هستی. اگر شکمت را پاره کنند چندین کیلو مدفوع و آشغال در شکم توست. بعد فرمودند کسی که چنین است، تکبرش خیلی غلط است. کسی که این اولش است و آن آخرش است و در حالی که می‌رود کناس به تمام معناست، پس چرا تکبر دارد!

تکبر، خیلی خطرناک است. بعضی اوقات جدا انسان را بی دین می‌کند، یعنی زیر بار حق و حقیقت نمی‌رود و بی دین می‌شود.

قرآن جمله‌ای دارد که خیلی تکان دهنده است. پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» به مسجد می‌آمدند و با حزن و با ترتیل قرآن می‌خواندند. معلوم است که خود قرآن جاذبه دارد و پیغمبر هم جاذبه دارد، چه رسد به اینکه پیغمبر قرآن بخواند. مغیره بن شعبه خیلی بالا بوده از نظر فصاحت و بلاغت، و به او گل سرسید عرب می‌گفتند. این شخص به قرآن پیغمبر گوش می‌داد، ناگهان جاذبه قرآن او را گرفت. وقتی قرآن پیغمبر تمام شد و این ضلّتهایش را برد. آمد و در جمع خودشان نشست. گفت می‌دانید این قرآن چیست؟ این قرآن مثل یک درخت ریشه‌دار است که شاخه‌های فراوان دارد و این شاخه‌ها میوه شیرین دارد. این قرآن کلامی است که هیچ کلامی نمی‌تواند روی آن بیاید. یعنی یک معجزه برای پیغمبر اکرم است و همه باید زیر بار برویم.

جلسه تمام شد و به خانه رفت. جلسه‌ای در خفای او گرفتند و گفتند اسم این آقا مغیره بن شعبه بود و اگر برود و مسلمان شود، ضربه عجبی به ما می‌خورد. چه کنیم که دست از این کارهایش بردارد. آدم ناجنسی که شاید ابوجهل بوده گفته من درست می‌کنم. آمد به منزل او و تحریک غریزه تکبرش را کرد. گفت حیف از توست و تو رئیس ما هستی و اگر بروی باید زیر دست دیگران باشی و بالاخره او را دوباره به مسجد الحرام کشاند. حال با تحریک غریزه تکبر آمده است. آن وقت جاذبه قرآن آن غریزه را کوبیده بود و با غریزه تواضع آمده بود. گفت مردم چه کنیم که پیغمبر را از صحنه بیرون کنیم. آیا می‌توان گفت این پیغمبر دروغگو است؟ همه گفتند نه. آیا می‌شود گفت خائن است؟ همه گفتند نه. آیا می‌شود گفت دیوانه است؟ همه گفتند نه و بالاخره قرآن می‌فرماید مقداری فکر کرد اما با غریزه تکبرش فکر کرد. خدا نکند یکی از این غرایز طوفانی شود، پدر انسان و جامعه را درمی‌آورد. بالاخره مرتب فکر کرد و ناگهان سر را بالا کرد و گفت می‌شود پیغمبر را از صحنه بیرون کرد. یعنی یک تهمت به پیغمبر بزنیم و بگوییم پیغمبر جادوگر است. برای اینکه بین پسر و دختر و بین دو برادر و دو خواهر را به هم انداخته است برای اینکه مسلمان شده و یکی نشده است. آنگاه همه گفتند بله، و گفتند این آقا جادوگر است.

قرآن هفت هشت آیه دربارهٔ این «ریحانة الأدب» نازل کرده است:

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» [۶]

قرآن می‌فرماید مرگ باد بر این فکرش، مرگ باد بر این فکرش. در قرآن کم آمده که بگوید مرگ بر تو. اما اینجا دو مرتبه پشت سر هم می‌فرماید مرگ با این فکر تکبرآمیزت. کارت رسیده به اینجا که می‌گویی قرآن سحر و کلام آدمی است. این از تکبرت برخواسته است. تکبر را کنار بگذار و متواضع شو، مثل همان وقت که جاذبهٔ قرآن تو را گرفت و مسلمان شدی، اینطور شو.

این آیات به ما می‌گوید اگر متواضع باشیم در مقابل حق و حقیقت، مسلمان می‌مانیم و متقی می‌شویم، در مقابل حق و حقیقت قد علم نمی‌کنیم، بلکه گریهٔ شوق می‌کنیم و اما اگر متکبر شدی، اگر این تکبر گل کند، در مقابل قرآن هم قد علم می‌کنی. می‌رسی به اینجا که تهمت می‌زنی برای اینکه آدم حسابی را از میدان به در کنی.

همه و مخصوصاً جوان‌ها باید خیلی مواظب باشند. این صفت تکبر خیلی خطرناک است و دنیا و آخرت آدم را نابود می‌کند. خدا نکند دل کسی بسوزد، زیرا این سوختن دل آن متکبر را نابود می‌کند.

آقایی برای من تعریف کرد و گفت حاکم فلان شهر در زمان طاغوت، قصری با گردهٔ مردم مستضعف ساخت و در این قصر می‌نشست. یک روز من با او کار داشتم و او در ایوان ایستاده بود و باران گرفت و باران خیلی تند بود. این آقا به من نگفت که زیر سقف بیا. او متکبرانه حرف می‌زد و من هم گوش می‌دادم و باران مرا خیس کرد. این آقا گفت دلم سوخت. طولی نکشید که آتش، قصرش را نابود کرد و طولی نکشید که از حکومت عزل شد و طولی نکشید که مالش از بین رفت و طولی نکشید که به گدایی افتاد.

من هم بالا رفتم و وضع مالی من خوب شد. در ماه مبارک رمضان موقع افطار سر سفره نشسته بودم و هنوز اذان نشده بود که دیدم آن آقا در حالی که تا زانو در گل فرو رفته بود و ژولیده آمد و تکبرش نگذاشت که به من سلام کند و نشست سر سفره و غذا خورد. وقتی غذا تمام شد، گفتم آقا کجا بودی؟ گفت داد و فریاد زن و بچه از گرسنگی، مرا از خانه بیرون کرده و خودم از گرسنگی به تو پناه آوردم. می‌گویند من برنج و روغن و بالاخره اثاثیه خانه‌ای برایش فرستادم. یادم آمد از وقتی که من زیر باران بودم و او در ایوان نشسته بود. آن آه ناراحتی من مظلوم ناگهان او را به باد داد. تکبر بعضی اوقات دنیای انسان را به طور کلی نابود می‌کند و در روز قیامت هم خطاب می‌شود جنگ با خداست و باید به جهنم بروی. تو در دنیا با تکبرت جنگیدی، در حالی که آدم ضعیف و ذلیلی بودی. آدم متکبر اگر یک ساعت چشم درد بگیرد، ببیند چه اوضاعی می‌شود. این شخص نباید تکبر کند و فکر دنیا و آخرت را بکند که آدم متکبر نابود می‌شود و دینش را از بین می‌رود و از خیلی از خوبی‌ها محروم می‌شود و به قول روایات ما، آدم متکبر در میان مردم بی‌شخصیت است، [۷] ولو اینکه ریاست و پولش بالاست اما شخصیت اجتماعی ندارد.

بحث جلسه آینده ان شاء الله راجع به ضد تکبر، یعنی تواضع است.

السَّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پی نوشت:

[۱]. در شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱ آمده است: «و من کلام بعض الصالحین آخر ما یخرج من رؤوس الصدیقین حب الرئاسة»

[۲]. لقمان، ۱۸: «خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمی‌دارد.»

[۳]. الجعفریات (الاشعثیات)، ص ۱۷۲.

[۴]. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

[۵]. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴.

[۶]. مدّثر، ۱۸ تا ۲۵: «آری [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. پس کُشته بادا، [او] چگونه سنجید؟ [آری،] کشته باد، چگونه [او] سنجید؟ آنگاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید. آنگاه پشت گردانید و تکبّر ورزید، و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست. این غیر از سخن بشر نیست.»

[۷]. تصنیف غرر الحکم، ص ۳۱۰: «كُلُّ مُتَكَبِّرٍ حَقِيرٌ».

معاونت فرهنگی تربیتی

مرکز آموزش های غیرحضوری حوزه های علمیه خاوران

<http://vufarhangi.whc.ir>